

چنین حقوقی نیست چطور باید قانونگذاری شود؟...

هدف انجمن توانمندسازی حقوقی اقشار مختلف شهروندان است. ما قانون های لازم را برای «صدادادن به گروه های مختلف شهری» نداریم، برای گروه های کلان هم نداریم، تنها احزاب و سندیکاها هستند که تاحدی «صدا» دارند. اما مشکل اصلی ما فقدان قانونگذاری در حوزه گروه های اجتماعی است. در نتیجه هر نوع مطالبه گری از سوی آنان به نوعی «جرم انگاری اجتماعی» تعبیر می شود. امروزه اگر دستفروشان بخواهند یک تجمعی داشته باشند تا خواسته هایشان را مطرح کنند پیوسته با خطر جرم انگاری اجتماعی روبه رو هستند. اینها نشانه های عقب افتادگی یک سیستم است.

■ چقدر به تعامل «جامعه مدنی» و «دولت» برای حل مسائل شهری باور دارید؟

من مشخصاً تمرکز کاری و فکری ام بر «جامعه مدنی» بوده است؛ با تمام زوایا و ناشناختگی های این مفهوم. از این رو، با دوستان سعی کرده ایم در طول این سال ها در فصلنامه «گفت و گو» چه مستقیم و چه غیر مستقیم در مورد جامعه مدنی بحث کنیم. آنچه من به آن اعتقاد دارم، که هم حاصل مطالعه است و هم تجربه، آن است که در جوامع مختلف، دولت های قوی همراه جوامع مدنی قوی و جوامع مدنی قوی همراه دولت های قوی بوده اند. جوامع مدنی منظم، دولت های منظم داشتند و قس علیهذا. هرگز به موردی برخورد نکردم که مثلاً دولتش خوش ساخت باشد، جامعه مدنی اش بدساخت. جایی را پیدا نمی کنید که قوه مجریه آن حکمرانی خوب را اعمال کند بدون آنکه در مجموعه ای که متولی این نوع حکمرانی است یک جامعه مدنی سرپا و خودپا حضور داشته باشد. به این معنا، تعامل بین «دولت» و «جامعه مدنی» لازم و ضروری است.

حالا این تعامل به چه شکلی می تواند بین دو گروهی که هر دوی به نظر من «ضعیف» (ضعیف به همین معنای حقوقی که گفتم) هستند، پیش برود. مهم درک این تفاوت است که دولت قوی، دولت قدر نیست بلکه دولتی است که چارچوب های قانونی و حقوقی حکمرانی خوب را دارد.

■ در کشور ما این تعامل چقدر سازنده است؟

در کشور ما، هم «جامعه مدنی» و هم «دولت» ضعیف هستند، اما از منظر زور مالی و عینی و انضمامی و غیره یکسان نیستند. در تنها چیزی که وضعیت یکسان و مشابهی دارند «ضعف از منظر قانونی» است؛ یعنی مادر یک سو یک نیروویک زور داریم به نام «دولت» و در سوی دیگر «جامعه ای» داریم که نمی تواند پیوندهای خود را به نمایش بگذارد و به یک گفت و گو برابر با دولت وارد شود و چون راه های این کار برایش بسته است، هر روز اتمیزه تر می شود و هر روز خود را بی پناه تر در مقابل آن زور می بیند. در نتیجه تمام انواع و اقسام ارتباطات بیمارگونه بین این دوی به وجود می آید.

از جمله اینکه دولت ها سعی می کنند جامعه مدنی را بخرند، آن را تطمیع کنند، بترسانند، بیرونش براند و یک چیز قلابی درست کنند و به عنوان «جامعه مدنی» ارائه دهند؛ نمونه اش همین روزنامه شما. کجای دنیای آزاد، مالکیت یکی از روزنامه های مهم کشور از آن دولت است. این شیوه در دوره قاجار مرسوم بود که دولت می خواست اطلاع رسانی کند اکنون دولت چنین نیازی ندارد.

الان روزنامه شما یک نهاد متعلق به جامعه مدنی است؟ البته این در مورد روزنامه هم شهری و در مورد بسیاری از روزنامه های دیگر هم صادق است. این یک نوع روابط بیمارگونه «دولت» نسبت به «جامعه مدنی» در حوزه مطبوعات است. حالا هر حوزه دیگری را هم که بخواهید می توان مثال زد. صنعت و بازار گانی و غیره و غیره. بگذریم که دولت در حوزه های دیگری که مسئولیت دارد در حال عقب نشینی است. حالا جامعه مدنی هم به همین نسبت نگاه و روابط بیمارگونه ای را با دولت در درون خود رشد داده است. یعنی جامعه مدنی هم دولت را به چشم طرف قدر زور داری

می بیند که در آرامش و آسایش نمی تواند با آن گفت و گو کند. در نتیجه، جامعه مدنی هم دائماً پاپس می کشد تا آنجا که اصلاً نوع تعامل با دولت از انواع ناپسند جامعه مدنی تلقی می شود.

■ این رابطه بیمارگونه که شما توصیف کردید به نظر شما چه درمانی دارد؟

راه چاره اولاً شناسایی این نگاه مملو از سوءظن از طرفین است و دوم گفت و گو آزاد و در امان برای چاره جویی.

■ برای شکل گیری چنین گفت و گویی بین «دولت» و «جامعه مدنی» چه بستریهایی باید فراهم شود؟

نخستین و مهم ترین بستر، پذیرفتن پیش فرض «برابری» است. نگاه برابری به دیگری باید در ماحول شکل گیرد. تجربه من بیشتر تجربه مطبوعاتی و انتشاراتی است. از این رو، در همین فضا هم مثال می زنم. ما باید بتوانیم با مسئولان اجرایی گفت و گو داشته باشیم اما این گفت و گو هیچ وقت شکل نمی گیرد یا بعضاً که شکل می گیرد به صورت یک دعوت عمومی است که در دولت در همه جا انجام می شود. مثلاً لطف می کنند ۱۵۰ نفر را دعوت می کند و بعد رؤسا و معاونان هر کدام نیم ساعت تا یک ساعت سخنرانی می کنند و نهایتاً تم بلندگوا را به دست سه یا چهار نفر از مدعوین می دهند که آنان هم بالطبع در این مدت کوتاه چاره ای جز تکرار یک رشته مطالبات همیشگی ندارند. اینکه نشد گفت و گو!

■ هر چند که اینها هم باید باشد و اهمیت دارد اما مهم ترین چیز آن است که به گروه های اجتماعی اجازه داده شود که نهادهای مدنی و سندیکاهای خود را ایجاد کنند. مهم آن است که از این نهادها و همین طور از افراد خواسته شود در تدوین «سیاست های فرهنگی کشور» مشارکت کنند. چرا مشاور فرهنگی رئیس جمهوری متولی یک چنین کاری نمی شود؟

به نظر من سی یا چهل درصد مشکلاتی که مادر کل سطوح داریم «فقدان نهادهای نمایندگی» است. مسائلی را که در سال های گذشته در خصوص مطالبات کامیون داران، معلمان، کارگران کارخانه، دانشجویان، حضور زنان در ورزشگاه ها و... داشتیم با ایجاد نهادهایی که این گروه ها را نمایندگی می کنند، می توانستیم به نحو خیلی خیلی کم هزینه تر و بهتری حل کنیم. این چیزی است که در جهان اثبات شده است.

کشورهای پیشرفته، در قوه قضائیه هم سندیکا دارند؛ در قوه قضائیه ای که قاضی همیشه در آن نقش خاص و مهمی دارد، باز هم یک گروه هایی هستند که نظر می دهند و تغییرات را خواستار می شوند. می خواهم بگویم حتی در امر قضاوت که همه جای دنیا یک امری است که در نهایت به شأن قاضی و به قانون برمی گردد «نهادهای نمایندگی» مختلف وجود دارد.

■ در تعامل بین دولت و جامعه مدنی حل «آسیب های اجتماعی» کجا قرار می گیرد؟

درست است که چهل سال عدد بزرگی است، اما در تاریخ یک کشور عدد زیادی نیست. ما چهل سال پیش انقلاب کردیم که یکی از پیام های مهم آن رسیدگی به افراد کمتر برخوردار و مستضعفان بود. مسأله «عدالت اجتماعی» همواره در ذهن هر سیاستگذاری در ایران وجود دارد. حالا چرا این صفت نیک به اینچار رسیده آن را باید بررسی کرد.

من فکر می کنم دولت هایی که آمدند کم و بیش دغدغه یافتن راه حل هایی برای آسیب های اجتماعی داشته اند، به اضافه اینکه ساختار سیاسی اجتماعی مان هم به گونه ای چیده شده که نهادهای متعددی برای رسیدگی به این دست معضلات معین شده است اما اینکه چرا این نهادها اثر گذاری ندارند، به نظر من برمی گردد به مسأله «نماینده گی».

نماینده گی مردم در کشور ما، جز به شکل های توده وار بروز پیدا نمی کند و این شکل توده وار هم اصلاً معلوم نیست که در ادامه چگونه می خواهد به زبان عملی ترجمه شود. همانگونه که در تمام دنیای گویند انتخابات زمانی واقعاً مشروعیت بخش است که احزاب قوی وجود داشته باشند و گرنه حضور توده وار همیشه هست. بعد اصلاً این توده ها چطور قرار است مطالباتشان را دنبال کنند؟

در نتیجه، معتقدم مادر یک چرخه بیمار افتاده ایم که افراد یک امید را برای خودشان درست می کنند بعد به یک نفر مشروعیت می بخشند که آن امید را عملی کند. اما در ادامه این ارتباط قطع می شود و آن طرف هم دیگر نمی خواهد بشنود. این چنین آسیب ها عمیق تر و عمیق تر می شوند و گاه اصلاً دیده هم نمی شوند که بتوان چه از طریق جامعه مدنی، چه از طریق دولت و چه در تعامل شان با هم، به آنها رسیدگی کرد. باید امان داد تا همه گروه ها حرف شان را بزنند و ظروف مناسب را برای بیان مشکلات و یافتن راه حل هایشان پیدا کرد. چون این کار دولت تنها نیست.